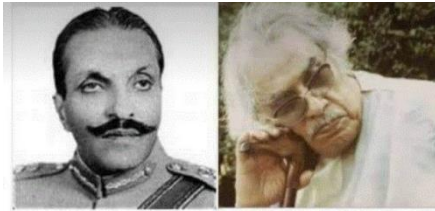




۲۰۲۱ / ۱۲ / ۱۷

کانديد اکادميسين سيستاني

کتاب "عیاری از خراسان" خلیلی

شو ضياء الحق چراغ آرزوی مسلمين
شو علمدار مسلمان ، شو مهين سرباز دين

جانشين شير يزدان شو در خيبر گشا
در مقام خالدی ، ميدان محشر آفرين

مسند محمود غازي شهسوار بت شکن
آنکه ميرزيد از وی هند تا دریای چین

پایمال لشکر این بی خدایان تا بکی
ای تو محمود بزرگ بت شکن را جا کزین

تاریخ، آئینه کردار و گفتار و اندیشه انسان هاست. در این آئینه میتوان چهره ها و عملکرد انسانها را مشاهده کرد، و بصورت طبیعی از دیدن چهره های خوب و گفتار و کردار نیک شان لذت برد و آنها را آفرین گفت و از برخی تاسی جست، و برعکس از دیدن چهره های زشت دچار انزجار و نفرت شد و به آنها نفرین گفت و لعنت فرستاد.

تا پنجاه سال قبل در جامعه ما مقولاتی چون: **پاکی و پاکدلی، صداقت، نمک شناسی، رازداری، محبت، فداکاری، دستگیری از مستمندان، شکیبایی و صبر، حاضر جوابی، استواری در رفاقت و دوستی ، پابندی به عهد و پیمان و سوگند ، دلیری و شبگردی، چستی و چالاکی و نظایر اینها، از جمله عالی ترین صفات اخلاقی و اجتماعی یک انسان به شمار میرفت و جامعه به این ارزش های معنوی**

و اخلاقی ارج و حرمت زیاد میگذاشت. تجمع این صفات در وجود یک انسان، ارزشی پدید می آورد که بجای اظهار همه این صفات به یک انسان، با یک کلمه ادا میشد. این کلمه جامع عبارت از لفظ «عیار» (جوانمرد) بود که تمام صفات مثبت را در خود جمع داشت.

متأسفانه برخی از آدم های مداح ، منفعت جو ، عقده مند و فتنه انگیز، این ارزشهای اخلاقی و اجتماعی فوق الذکر که تا چهاردهه قبل در جامعه ما مردم به آنها ارزش قایل بودند ، بصورت وارونه و غلط و نادرست تعبیر کرده صفات «عیاری» را در حق کسانی بکار بردند که آلوده به اعمالی چون: دزدی، راه گیری، آدمکشی، بد اخلاقی ، زورگوئی ، قلدری ، چاقو کشی و آدم ربائی و مابیل ربائی و دیگر اعمال دور از شرف و انسانیت بودند. یکی از این چهره های تاریخی خلیل الله خلیلی بود که در آخرین روزهای زندگی اش هوس پای بوسی ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان بسرش زد و در مدح او شعر سرود و او را برای حمله بر افغانستان تشویق و تحریص کرد و سپس بدون ترس از محاکمه تاریخ ، و بدون شرم از مردم و نسل های بعد از خود، قلم برداشت و داستان «عیاری از خراسان» را به فرمایش ربائی رهبر جمعیت اسلامی نگاشت و یک آدم بیسواد و جاهل و دزد و رهن جانی و متجاوز به ناموس ملت را «عیار» و «جوانمرد» نامید و اعمال دور از شرافت و عزت و اخلاق را در این کتاب توجیه کرد و جوانان شمالی را برای تقلید از بچه سقاو و راهگبری و زورگوئی و اوباشی و قلدری تشویق و ترغیب نمود که تماماً برعکس آئین عیاری و جوانمردی بود.

بنابر قابوسنامه نکات ذیل از اصول مهم عیاری و جوانمردی شمرده میشد:

« ... و بدان ای پسر که جوانمردترین مردان از همه آن بود که با چندگونه هنر بود:

د پائو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاډوالې د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

یکی آنکه دلیر و مردانه بود و شکبیا به هرکاری،
و صادق الوعد باشد،
ویاک عورت و پاکدل،
و زیان کس بسود خود نخواهد، اما زیان خود از بهر سود دوستان روا دارد،
و زیون گیر نباشد و به اسیران دست درازی نکند،
و بیچارگان را یاری کند و بد را از مظلومان دفع کند،
و همچنان که راست گوید، راست شنود و انصاف از خود بدهد،
و بر آن سفره که نان خورده باشد، بد نکند.» (قابوسنامه، چاپ جلال‌الدین تهرانی، ص ۲۰۱)

هدف خلیلی از نوشتن کتاب «عیاری از خراسان» دو چیز بود: اول، انتقام گیری از شاه امان الله، شاهی که نماد تجدد و مدرنیته در افغانستان بود، کسی که در راستای تحقق عدالت تمام امتیازات نسبی خاندان محمدزائی و معاشات مستمری پیرها و خانها و رؤسای قبایل را قطع نمود و مستوفی الممالک پدر خلیلی را بجرم ظلم و شکنجه کردن مردم ثروتمند بر ایاخادی و رشوه گیری و سرکوبی روشنفکران منسوب به نهضت مشروطیت اول و دوم محاکمه و اعدام نموده بود.

دوم، توجیه اعمال دزدی و رهنزی و جنایات و خیانت های بچه سقو زیر نام عیار و برتر جلوه دادن اعمال سقو زاده بر اعمال امیر امان الله خان. بنابراین تأثیرات مخرب همین کتاب بود که ذهنیت سقو گرایی و تقلید از کرکتر و منش و کنش او از قبیل: دزدی، راه گیری، آدمکشی، زورگویی، قلداری، چاقو کشی و آدم ربائی و مبیایل ربائی و غیره در میان جوانان کوه دامن و پروان و پنجشیر در دوره حکومت ربانی در دهه نود قرن بیستم و دوره کرزی - فهیم و حکومت غنی - عبدالله بشدت رشد کرد تا آنجا که استخوانهای پوسیده ای را بنام حبیب الله کلکانی جمع آوری و در تپه شهر ارای کابل بنام او مجدداً دفن کردند و درس خواندگان تاجیک چندسال پیش در لندن برایش کانفرانس تجلیل از «شاه حبیب الله، خادم دین رسول الله» تدویر و از وی ستایش کردند.

خلیلی به حیث سرمنشی بچه سقو و عضو برجسته و موثر دار و دسته حبیب الله کلکانی یکجا با لشکر ایله جاری شمالی وارد کابل شده و در تمام غارنها و چپاول و تجاوز سقویان برمال و ناموس مردم و بگير و بز و ببند و بکش شهریان کابل سهیم بود و در شکل دهی و تعمیق و گسترده گی فجایع و اعمال ننگین ضد بشری در حق شهریان کابل و اطراف آن سهم داشت.

فیض محمدکاتب هزاره که دوره بچه سقو را از نزدیک دیده است در کتاب تذکر الانقلاب خود حوادث نه ماهه حکومت سقوی را روز مره یاد داشت نموده میگوید که بچه سقو و دار و دسته اش از فضایل اخلاقی و پاکدامنی و ناموس داری و جوانمردی و دستگیری از مظلومان و حمایت از زنان و اسیران بهره ای نداشت، بر ناموس مردمان که ضعیف ترین قشر جامعه بشمار می آمدند، ترحم نمیکرد و هیچگونه حرمتی به شأن و حیثیت و عفت آنان روانی داشت و مخالفان خود را با تهدید به تجاوز بر زن و دختر و مادر و ضبط مال و منال شان، تهدید و وادار به تسلیم میکرد. با مطالعه کتال فوق اذکر کاتب، آیا کس میتواند بگوید که شهریان کابل در مدت نه ماه حاکمیت بچه سقو، غیر از غارت و تجاوز و تصاحب مال و منال و ناموس شان، ولت و کوب و شکنجه و توهین و تحقیر و تشهیر در انظار عامه، و بزور رقصاندن زنان و بچه های نوجوان شان، چیز دیگری از بچه سقو دیده اند؟

کاتب شهادت میدهد که: «سالار دزدان و پیشوای بی دینان که به دسیسه لقب خادم دین رسول الله نهاده و در حقیقت و نفس الامر هادم آن بود.» [فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، ص ۲۹۶]

عساکر سقوی هر وقتی که برای سرکوبی قومی فرستاده می شدند، تمام مردان را از دم تیغ می

کشیدند و دارائی و هستی شان را غارت میکردند و زن و فرزندان آنان را به اسارت و بردگی می بردند. سیدحسن وزیر حربیه سقوی در مدت ۹ ماه پنجاه بار عروس کرد یعنی در هر هفته پنج عروسی و بعد از مرگش بسیاری از زنانش باکره مانده بودند.

بچه سقو، یک آدم بیسواد و جاهل بود، و از دین داری و اسلامیت اطلاعی نداشت، و بنابراین از مهمترین و ملموس ترین آموزه های دین اسلام از قبیل: انصاف و عدالت و پاک دامنی، وفا به عهد و میثاق و پابندی به سوگند قرآن، ترحم بر ضعفا و اسیران و کودکان و بیوه زنان و پیر مردان در جنگها، فهم و شناختی نداشت. بنابراین او نمیتوانست خادم دین رسول الله باشد، بلکه اعمال و کردارش، تماماً برخلاف دین اسلام و ارشادات رسول الله بود. نامیدن «حبيب الله، خادم دین رسول الله» محض بخاطر برابری قافیه سجع مهراو بوده است، نه بخاطر واقعیت امر دین داری. نفرین به نویسندگان و تاریخ نگارانی که قلم خود را در راه دروغ و گمراهی مردم بکار میگیرند!

مدح دشمن وطن، خیانت به وطن است:

یکی از دشمنان تاریخی افغانستان، جنرال ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان بود. خلیلی تا ظاهرشاه برسر قدرت بود در مدح او شعر سرود و از برکت مداحی به مقام وزارت و کالت و سفارت رسید، اما وقتی ظاهرشاه از اریکه قدرت کنار زده شد، خلیلی قبله بدل کرد و به پاکستان رفت و در مدح جنرال ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان و دشمن تاریخی افغانستان شعر سرود و او را برای حمله بر افغانستان ترغیب و تشویق نمود و چنین ستود:

شو ضیا الحق چراغ آرزوی مسلمین
علمدار مسلمان شو مهین سرباز دین
جانشین شیر یزدان شو، در خیبر گشا
در مقام خالدی، میدان محشر آفرین
مسند محمود غازی، شهسوار بت شکن
آنکه میلرزد از وی هند تا دریای چین
پایمال لشکر این بی خدایان تا به کی
ای تو محمود بزرگ بت شکن را جا گزین

خلیلی در پاداش چنین مداحی از سوی ضیاء الحق بحیث مشاور فرهنگی رئیس جمهور پاکستان برگزیده میشود و از امریکا به پاکستان می شتابد و صاحب معاش و موتر و آرگاه و بارگاه و منزل لوکس در اسلام آباد میگردد.

مدتی بعد جنرالان پاکستانی به فکر فتح «دره خیبر» و اشغال «شهر جلال آباد» می افتند و لشکری از تنظیمهای گوش به فرمان «آی اس ای» را که در عقب شان نظامیان پنجابی قرار داشت بر افغانستان حمله میکنند، اما با مقاومت جانبازان اردوی ملی افغانستان روبرو و دچار شکست خفت باری میشوند و آرمان اشغال شهر جلا آباد را باخود به پاکستان می برند.

زبیر واعظی از این مدیحه نابکار متاثر شده پاسخ استاد خلیلی را چنین میدهد:

ای خلیلی سر ز خاک تیره بردار و ببین
تا شوی از مدح بیجایت سراپا شرمگین
آن ضیاء الحق چراغ آرزوی شعر تو

شد علمدار جنابت زیر نام پاک دین
جانشین آن هلاکو گشت و چنگیز و شداد
در مقام بربری ، میدان محشر آفرین
دیدى اى شیرین سخن یکسر خطا گفتمی بما
مسند محمود غازی در کجا و زان لعین؟!
ذوالفقار و ضیاء و پرویش بما اهریمنست
"این سخن در ریشهء تاریخ باشد جاگزین"
پایمال لشکر سرخ بوده ایم ، اما کنون
پایمال لشکر ظلمت شدیم با جهل و کین
حالت امروز ما آینه ی چند بیت توست
ای سپهسالار شعر و ای مداح بهترین!«

هموطن دیگری بنام **عبدالله آوا**، وقتی مدح خلیلی را در برگه فیسبوک من دیده فی البدیهه بجواب
خلیلی چنین سروده است :

در پاسخ به مداح صبا الحق:
کاش بودی تا بپرسم از دل این سرزمین
ای خلیلی چند بودی با چه روئی برزمین؟
ای نمک شناس از چه این چنین گشتی ذلیل
بر تجاوز پیشه ای مداح گشتی پست ترین
جانشین شیر یزدان خوانده ای جلاد را
بر تو لعنت بر تو نفرین بر تو دائم همچین
از مقام خالدی گفتمی منافق پیشه وار
ناکسانه رفتی از خود تا کجا ای بی یقین
روسیه گشتی در این دار نزد غازی و غلام
برتر است بت از تو ای بی اعتقاد کج نشین
حالت امروز ما از فتنه ی همتای توست
لاف گفتمی هم دروغ ای بد روای بد ترین
تا قیامت نسل اندر نسل بی تردید و شک
لعنت این ملت آزاده است بر تو یقین
سوء کردی استفاده از قلم بهر تفنگ
تا ابد در آتش دوزخ بسوزی ای لعین
پایان

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ